

درس تاریخ . . .

بقول «کانت» فیلسوف شهیر آلمان؛ آسمانها هم تاریخی دارند؛ هر چیز تاریخی دارد. یعنی گذشته ای دارد که مراحل تکوین و پیدا شدن و تطور آن چیز بشمارد. باین ترتیب ماقبل تاریخ معنایی ندارد چه این ما قبل، مانند ما بعد خود نیز دارای تاریخی است و اصطلاح فجر تاریخ نیز مناسب بنظر نمیرسد. از طرفی قبول گفته کانت با آنکه یک حقیقت بارزی است ولی انسان را بیک تفکر پایان ناپذیر توأم با حیرت و سرگشتگی بدون آنکه نقطه اتکاء و شروعی را برای خود بتواند پیدا کند دچار میسازد.

ملت ما نیز دارای تاریخ است، ولی این تاریخ از کی و از کجا شروع میشود؟ فجر و مبدأ آن کجا است؟ جواب این سؤال بهیچوجه آسان نیست. و اگر نقطه اتکامی بخواهیم پیدا کنیم باید بگوئیم تشکیل دولت مادو غلبه هو خشر بر پادشاه لیدی مبدأ تاریخ ماست ولی وقایع ضبط نشده قبل از آن را چه میتوان کرد؟ مگر همانطور که معمول است، تاریخ را بایک جمله ناقص: وقایع و حوادث ثبت شده، تعریف کنیم. و بگوئیم تاریخ همانست که درسنگ نبشتهها، در کتب، در موزهها و پادریخاک مضبوط است. و بقول یکی از عالمان تاریخ: «گورستانها، ستونهای پابرجا، قصور و بناهای بزرگ، همه موجب پرسش از قصهها و افسانههای حیرت بخش گذشتگانست» اکتفا کنیم. ولی همواره این پرسش خلیجان روحی ما را سبب میشود که این تاریخ از کی و از کجا شروع میگردد؟ اجتماع بشری نیز، صرفنظر از اختلاف امروزی، زاد و مسلك يك حقیقت و يك واحد است و بر سر هم دارای تاریخی است و تا آنجا که میتوان قبول کرد محكوم يك سلسله قوانین است. درس تاریخ بمانی آموزد که این اجتماع مانند دریا طوفانها و جذر و مدهای دارد و مانند خشکی پستی و بلندیهای. و این ناشی از ناموس تطور و تغیر است که خود جامع قوانین دیگر نیز میباشد و این همان ناموس است که با تغییرات عمیق و در همین حال خفی و تدریجی خود جامعه را از ساده ترین شکل باین پایه از تمدن و سنن و آداب و مناسبات پیچیده در آورده است. و این مناسبات و سنن پیچیده که از آن تمدن تعبیر رفته در طول زمانهای ممتد، بحکم همان قانون تغییر و تکامل مرهون فداکاری و یانیروی تفکر و برتری يك قوم و یا يك ملت مخصوص نیست بلکه کلیه اقوام و ملل و نسل روی زمین هر يك در آن از خود سهمی گذارده اند و از همان ابتدای کار، يك نوع بهم بستگی و تأثیر و تأثر در میان قبایل انسانی دور و نزدیک در کار بوده و مصالح و مواد اولیه کاخ رفیع مدنیست را هر يك جدا و یا بكمك يكديگر بدوش برده اند. در میان کسانی که به مطالعه تاریخ و تتبع در گذشته ملل اشتغال دارند کمتر کسی پیدامی شود که هنوز گمان برد که بونانیها اصل هر تربیت و علوم و فلسفه آنها زائیده فکر خودشان است. عقیده هر اکلیت در باب اصالت آتش در ساختمان عالم و دکترین افلاطون در باب مثل (ایده) بهد از شیوع عقیده زردشت راجع بستایش آتش و وجود فرورها

(فروهر) در عالم بالا بوجود آمد. و در آن روزگار که ساکنین یونان مردمی وحشی
 بیش نبوده اند دشت گلده و سواحل نیل يك مدنيت پرشكوه را در آغوش خود پرورانده بود
 سهم بزرگی که ملل چین و هند و ایران در بنای تمدن جهان داشته اند نیز نباید فراموش
 کرد. ملل کارتاژ و فنیقی ها نیز در این باره ذی سهمند، یونان و روم هر يك بطریقی
 ناقل این تمدن بوده اند و حق آنها در انتقال تمدن به غرب زمین محفوظ است. عوامل دیگری
 از جمله توسعه حکومت اسلام. جنگهای صلیبی، پیشرفت ترکان عثمانی در شبه جزیره
 بالکان و اروپای شرقی این انتقال را تسهیل کرده است نتیجه آن شد که سرانجام کفه
 مدنيت در غرب شروع بسنگینی کرد و رنسانس نتیجه غیر مستقیم این انتقال و اخذ این تمدن
 بود و اروپائیان تمام زنجیرهائی که قبود کلیسا و اسکولاستیک بدست و پای ایشان بسته
 بود گسستند، همزمان با این تغییرات، يك توقف و رکود مشابه بامرك پر شرق سایه افکند
 و اروپائیان در شؤن گوناگون حیات، ادب، سیاست، هنر و صنایع به پیشرفتهای
 شگرف نائل آمدند. و اصول مناسبات و مراودت آنان، طرز فکر و جهان بینی و
 حتی معتقدات مذهبی با سرعت و بدگرگونی گذاشت ولی مشرق پیش از پیش در خواب
 سنگینی که او را دست داده بود فرو میرفت. درس تاریخ بامی آموزد که این توقف و
 مقدمات شروع يك اسارت همه جانبه، فرهنگی و اقتصادی و بالنتیجه سیاسی را برای
 تقریباً همه کشورهای شرق فراهم کرد و وقتی بخود آمدند و از خواب گران بیدار شدند
 که زنجیرها محکم شده بود و فقط بیداری و بخود آمدن کافی برای نجات و ترمیم گذشته
 نمی بود. تصادم و عصبانهای بزرگ بوقوع پیوست ولی همه مواجه باناکامی گردید،
 و سرانجام این فکری پیش آمد که نجات غیر مقدر و غلبه بر سلطه اروپائیان محال است.
 و این فکر باتمام وسایل لازم تبلیغ میشد؛ علاوه بر آن دو حربه بسیار خطرناک و مؤثر:
 خریدن و جدانها و اختلاف بیندازد و حکومت کن بکمک سیاست وارد میدان عمل شد.
 دین و مقدسات ملل آلت بسیار حساس دیگری در دست سیاست گردید متدینین مسیحی
 برای رسیدن بشواب عاجل و آجل (دنیا و آخرت) بومیان نقاط دوردست را بدین مسیح
 دعوت میکردند و بدینال این عمل برچم کشورهای آنان بر آن سر زمین ها
 کوبیده میشد.

این تسلط، حدود و مقتضیاتی برای خود نمی شناخت و پای بند اخلاق و زمان و مکان نیز
 نبود. بربرهای شمال افریقا و قبایل وحشی مرکز آنجا و بومیان جزایر اقیانوسیه با
 متدین آسیای وسطی و نزدیک بکسان بودند منتهی راههای سلطه و طرز اداره آنها از
 لحاظ همین اختلاف تمدن فرق میکرد. جنگ يك مسئله طبیعی و ضروری جلوه داده میشد
 و از نوامیس تنازع بقا و قانون کلی طبیعی قلمداد میگردد و طبق نظریه (مالتوس) يك
 امر لازم و اجتنابنا پذیر بشمار آمد؛ نتیجه دیگر این سلطه و بهانه برای ادامه و بسط
 آن، پیداشدن تئوری راسیسم و برتری نژادی بود و هر يك از قدرتهای کهنه و نو
 ظهور در صد دیشوت رساندن برتری نژادی خود بر آمدند و هیچیک از دیگر درین راه
 عقبتر نمی افتادند و این رقابت در فلسفه نژادی با بیای رقابت در مستعمرات و دست

یافتن بیزارهای بیشتر قوت وحدت می‌یافت بنحویکه عقاید نیچه و روزنبرک دوبار موجد وقایع خونین جنگهای اول و دوم بین ملل گردید . يك سیاستمدار مغرور ادعا کرد که نژاد ملت او از طرف خداوند مأمور است که بمیل خود بر روی کره ارض تغییر و تبدیل دهد و لازمه ای مأموریت داشتن نیروی بری و بحری و قدرت اقتصادی کافی است ! و مستشرق دیگری نوشت : «يك مشابهت و قرابت روشنی بین عقیده انگلیسی حاضر و رومی قدیم موجود می‌باشد . اخلاق این دو قوی و ذلت پذیر نبوده ، احترام آنها بنظم و قوانین خودشان ، قابلیت و اهلیت آنها برای تغییر و تجدید بطبیعی و بدون اضطراب ، لیاقت ذاتی آنها در بسط و سیطره خود بر ملل و حفظ مستعمرات خویش از همه حیث یکی است ...» و همین نویسنده در یکی از کتب خود . خواب شومی برای ایران می‌بیند و میگوید بدیر یا زود یکی از دو کشور انگلیس و روس بر آن مسلط خواهند شد ! و همان نویسنده اضافه میکند :

«پس از ملاحظاتی مکرری که در مسافرتهاى خود نمودم اقتناع شدم باینکه طبقات وسطای آسیای مائندچینی ها و هندوها از طبقات متشابه خود در اروپا پست تر نیستند و تفاوت حقیقی بین آنها و اینها فقط اینست که آن رجال بزرگ و ناموری که قوه جنس و نژاد در وجود آنها جمع میشود و اکتشافات بزرگی که موجب ارتقاع سطح تمدن بواسطه وجود آنها انجام میگردد در ملل مذکوره - ملل آسیای مائندچینها و هندوها وجود ندارد ...» این گفته بر از تناقض مستشرق اروپائی همزمان با سلطه انگلیس و فرانسه در هندوستان است و موقمی است که وسائل انهدام چین کهن و تقسیم آن نیز از طرف جهانخواران اروپا فراهم شده بود .

ولی گذشت زمان این مسائل را بنحو دیگری توجیه و بیان کرد ، يك تحول بسیار تند و سریعه نشان داد که حقیقت غیر از آنست که يك مستشرق و بایک مبلغ واسبسم میخواهد و طولی نکشید که ملل غیر راقی (و منقطع با اصطلاح طرفداران برتری نژاد) زنجیر اسارت های گوناگون اروپائی را از هم گسستند و آن غول عظمی که ترس بیدار شدن او یکی از فاتحین بزرگ اروپا را نگران ساخته بود بیدار شد و امروز فقط آثار نامرئی و ضعیفی از آن اسارت در برخی از کشورهای آسیای توان نشان داد . در افریقا تغییراتی درست در جهت مخالف انتظار کشورهای دارای مستملکه در جریان است و درس تاریخ این امیدواری قطعی را بیا میدهد که تمدن مجدداً از اروپا میل بقاره آسیا میکند و يك موازنه محسوسی میان این دو کفه در حال تحقق است ، طبیعی است که در این انتقال مدنیت خواص حقیقی خود را بازمی‌یابد . روح تعاون و اخلاق مخصوص شرق و میل شدید او به مسالمت ، بر تنازع بقا و فزونی طلبی غرب چیره میشود . صراحت و صداقت ادیان کهن مشرن زمین که منبع حقیقی اخلاص و گذشت و انسانیت می‌باشند . بشکل جدید و در غالب متناسب با زمان بر مسیحیت دروغین و ادعائی غلبه می‌یابد ...